

# خلیل ملکی

سیمای انسانی  
سوسیالیسم ایرانی  
همایون کاتوزیان  
ترجمه‌ی عبدالله کوثری



نشر مرکز

## فهرست

یادداشت نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی	هفت
سپاسگزاری	نه
مقدمه: خلیل ملکی و زمانه‌ی او	۱
فصل اول: خلیل ملکی و پنجاه‌وسه نفر	۱۱
فصل دوم: حزب توده	۳۹
فصل سوم: مبارزه بر سر قدرت و ملی کردن نفت	۷۳
فصل چهارم: حزب زحمتکشان	۱۰۵
فصل پنجم: نیروی سوم	۱۳۹
فصل ششم: کودتای ۱۳۳۲ و بعد	۱۷۹
فصل هفتم: مبارزه بر سر قدرت، ۱۳۳۹-۱۳۴۲	۲۰۹
فصل هشتم: ملکی: مرحله‌ی آخر	۲۳۷
توفیق و شکست ملکی	۲۶۵
کتاب‌شناسی	۲۶۹
یادداشت‌ها	۲۷۷
نمایه	۲۹۷

## مقدمه

### خلیل ملکی و زمانه‌ی او

خلیل ملکی در سال ۱۲۸۰ ه. ش، چند سالی پیش از انقلاب مشروطه‌ی سال ۱۳۲۴ ه. ق/ ۱۲۸۵ ه. ش زاده شد و در ۱۳۴۸، هفت سال بعد از انقلاب سفید شاه (۱۳۴۱) درگذشت. او در سال ۱۳۵۶ که جنبش اعتراضی منجر به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ آغاز شد، اگر بود، ۷۶ ساله می‌بود. باری، چنین بود که ملکی، این روشنفکر و متفکر سیاسی، فعال و سازمانده، کمونیستی سوسیالیست شده، با اعتقاد به آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و پی‌گیری این اهداف از راه‌های مسالمت‌آمیز، توانست در بخش اعظمی از این دوران طولانی و پرتب‌وتاب نقشی اثرگذار در سیاست و جامعه‌ی ایران بازی کند. او از سال ۱۳۲۶ که از حزب توده انشعاب کرد همواره آماج دشنام و افترا از جانب آن حزب بود و بعدها هم سایر سازمان‌های انقلابی روش حزب توده را دنبال کردند. بدین‌سان ملکی شخصیتی بی‌همتا بود در گیرودار دورانی بیگانه با مدارا، که گاه اسیر بند حاکمان بود و گاه آزرده از گزند زبان مخالفان حکومت. تنها در این ایام اخیر است که عقاید و رویکردهای او رفته‌رفته در نگرش و رفتار سیاسی برخی ایرانیان، خاصه جوانان، از مرد و زن، راه یافته است. ملکی از دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) تا اوایل قرن بیست‌ویکم، یعنی عصر آرمان‌گرایی انقلابی و انقلاب، حتی در ایران چهره‌ی شناخته‌شده‌ای برای عموم مردم نبود.

انقلاب مشروطه بیش از هرچیز در پی استقرار حکومتی قانونمند در

تقابل با حکومت استبدادی بود، هرچند این جنبش سیل آسا برنامه‌های ثانوی دیگری نیز به‌همراه داشت که مهم‌ترین آنها مدرن‌سازی بود. این انقلاب از حمایت همه‌ی طبقات اجتماعی شهرنشین برخوردار بود (در آن زمان جماعت روستایی هنوز سیاسی نشده بود). آن طبقات عبارت بودند از بازرگانان، کسبه‌ی خرده‌پا، پیشه‌وران، روشنفکران، روحانیان، شاهزادگان قاجار، و اعیان و اشراف و سران عشایر و غیره. اگرچه انقلاب مشروطه از بسیاری جنبه‌ها با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ تفاوت داشت، شباهتی شگفت‌انگیز میان این دو انقلاب می‌یابیم و آن وفاق همه‌ی طبقات اجتماعی بر سر براندازی شاه (و بدین‌سان، برانداختن حکومت استبدادی) است.

اما همین که محمدعلی‌شاه از سلطنت خلع و به تبعید فرستاده شد، اختلاف و آشوب و هرج و مرج جای حکومت او را گرفت و این پدیده‌ای است که در سراسر اعصار بعد از سقوط حکومت استبدادی رخ نموده است. مداخله‌ی کشورهای درگیر در جنگ جهانی اول در امور ایران، اوضاع را وخیم‌تر کرد، زیرا پیش از این مداخله هم آشوب و هرج و مرج در پایتخت و ولایات آغاز شده بود. در پایان جنگ، ایران به‌راستی از پا درآمده بود و بیم آن می‌رفت که چون ادوار گذشته تجزیه شود. بسیاری از کوشندگان در انقلاب مشروطه آنچنان از کرده‌ی خود پشیمان بودند که یکی از رهبران تندرو انقلاب، سیدمحمدرضا مساوات، در سال ۱۲۹۹ در نامه‌ای به سیدحسن تقی‌زاده که خود از رهبران افراطی بود، از آنچه بر سر مملکت آورده بودند ابراز ندامت کرد. شماری اندک از مردم، از جمله شاعرانی مثل میرزاده‌ی عشقی و ابوالقاسم لاهوتی، خواهان انقلابی دیگر بودند، اما اگر نگوییم اغلب، دست‌کم بسیاری از روشنفکران و نخبگان ناسیونالیست و تجددطلب به حکومتی قدرقدرت امید بسته بودند که آشوب و هرج و مرج را در هم بکوبد و یک‌شبه مملکت را به شاهراه تجدد اندازد. چنان‌که خواهیم دید خلیل ملکی جوان از کسانی بود که آرزوی استقرار جمهوری مدرن را در سر می‌پروردند (رک. فصل اول).

عوامل گوناگونی در برآمدن رضاخان مؤثر بود، اما او همین که پای بر صحنه نهاد نشان داد که همان «منجی»‌ای است که بسیاری از ایرانیان فرهیخته در آرزویش بودند. حتی زمانی که در پی استقرار دیکتاتوری برآمد، در گام‌های نخست کارش به‌آسانی پیش رفت، تا بدان حد که وقتی در سال ۱۳۰۴ مدعی پادشاهی شد، علمای نجف هم به حمایت از او برخاستند. رضاخان چیزی نگذشته امنیت و ثبات عمومی را به کشور بازگرداند و فرایند مدرن‌سازی را آغاز کرد، اما در واقع آنچه کرد شبه‌مدرن‌سازی بود، چراکه یکسره از غرب تقلید شده بود.

اما چندی نگذشته آن دیکتاتوری به حکومت استبدادی دیرین بدل شد، یعنی شکل جدیدی از آنچه خود شاه «رژیم یک‌نفره» می‌خواند و این نظام حکومتی روز به روز همه‌ی طبقات اجتماعی را از او دور کرد، آنچنان‌که وقتی متفقین ایران را اشغال کردند، در سراسر این ملک جز چند تن دوست برای او نمانده بود. یکی از اصلاحات رضا شاه اعزام دانشجویان ایرانی به دانشگاه‌های اروپا (بیشتر آلمان، فرانسه و بلژیک) به هزینه‌ی دولت بود و ملکی از دانشجویانی بود که از این امتیاز برخوردار شد، اما پیش از اتمام تحصیل به اتهام واهی کمونیست بودن به‌ناچار به ایران بازگشت. نمونه‌ای از سلطه‌ی استبدادی شاه نیز بازداشت و به زندان انداختن گروهی از جوانان (مشهور به پنجاه‌وسه نفر) در سال ۱۳۱۶ بود. اتهام این گروه که ملکی هم در میان آنها بود عضویت در سازمانی کمونیستی بود که البته پایه و اساسی نداشت (رک. فصل اول).

کمی بعد از استعفای رضا شاه، برخی از اعضای گروه پنجاه‌وسه نفر و تنی چند از افراد دموکرات و ضدفاشیست (اغلب جوان) حزب توده را بنیان نهادند. این حزب شبیه جنبش‌های مقاومتی بود که در جبهه‌های مردمی اروپای اشغال‌شده پدید آمد. طیف وسیعی از مارکسیست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها و دموکرات‌ها و لیبرال‌ها در حزب توده عضویت داشتند. ملکی برای عضویت در حزب توده یکی دو سال درنگ کرد، بیشتر از آن روی که به برخی